

به نام خدا

# واقعیت فراتر از روایت ، آسیب شناسی عملکرد رژیم صهیونیستی در جنگ ۱۲ روزه

مؤلفان :

پرستو پرژک

سیمین عزیزی فر

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۴)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

[Chaponashr.ir](http://Chaponashr.ir)

سرشناسه : پرژك، پرستو، ۱۳۶۶  
عنوان و نام پدیدآورندگان: واقعیت فراتر از روایت، آسیب شناسی عملکرد رژیم صهیونیستی در جنگ  
۱۲ روزه/ مولفان: پرستو پرژك، سیمین عزیزی فر  
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو ( سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۴.  
مشخصات ظاهری : ۱۲۴ ص.  
شابك : ۹۷۸-۶۲۲-۱۱۷-۹۲۴-۴  
شناسه افزوده : عزیزی فر، سیمین، ۱۳۵۳  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : کتابنامه.  
موضوع : واقعیت فراتر از روایت - آسیب شناسی عملکرد رژیم صهیونیستی - جنگ ۱۲ روزه  
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳  
رده بندی دیویی : ۶۶۸/۵۵  
شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۷۶۵۸۸  
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

نام کتاب : واقعیت فراتر از روایت، آسیب شناسی عملکرد رژیم صهیونیستی در جنگ ۱۲ روزه  
مولفان: پرستو پرژك - سیمین عزیزی فر  
ناشر : انتشارات ارسطو ( سازمان چاپ و نشر ایران)  
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: الهام غفاری  
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۴  
چاپ : زبرجد  
قیمت : ۱۶۰۰۰۰ تومان  
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :  
<https://:chaponashr.ir/ketabresan>  
شابك : ۹۷۸-۶۲۲-۱۱۷-۹۲۴-۴  
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)



## فهرست

مقدمه.....	۵
فصل اول: فروپاشی روایت رسمی و ظهور چهره جنایت کارانه جنگ.....	۷
چگونه «دفاع مشروع» به پوششی برای تجاوز تبدیل شد:.....	۱۰
مهندسی دروغ؛ ابزار کلاسیک رژیم‌های متجاوز:.....	۱۱
تحریف آگاهانه واقعیت میدانی در گزارش‌های رسمی:.....	۱۳
فاصله عمیق میان ادعای اخلاق‌مداری و عملکرد واقعی:.....	۱۴
نقش رسانه‌های همسو در سفیدشویی جنایات:.....	۱۶
افشای واقعیت؛ لحظه فروپاشی روایت صهیونیستی:.....	۱۸
فصل دوم: آغاز جنگ؛ تصمیم آگاهانه به نقض حقوق بین‌الملل.....	۲۱
طراحی جنگ با علم به تلفات گسترده غیرنظامیان:.....	۲۲
حمله پیش‌دستانه به‌مثابه تجاوز آشکار:.....	۲۳
بی‌اعتنایی ساختاری به اصول تفکیک و تناسب:.....	۲۵
امنیت‌سازی جعلی و توجیه کشتار جمعی:.....	۲۷
مسئولیت مستقیم رهبران سیاسی و نظامی:.....	۲۸
جنگ ۱۲ روزه؛ محصول محاسبه، نه خطا:.....	۲۹
آغاز جنایت از اتاق‌های فکر امنیتی:.....	۳۰
فصل سوم: عملکرد نظامی به‌مثابه الگوی جنایت جنگی.....	۳۳
هدف‌گیری عمدانه مناطق مسکونی و زیرساخت‌های حیاتی:.....	۳۵
استفاده نامتناسب از قدرت آتش علیه غیرنظامیان:.....	۳۷
تبدیل شهرها به میدان آزمایش تسلیحاتی:.....	۳۸
نادیده‌گرفتن هشدارها و قوانین جنگ:.....	۳۹
الگوی تکرارشونده کشتار؛ نه حادثه، نه اشتباه:.....	۴۱
مسئولیت کیفی فرماندهان میدانی:.....	۴۳
ارتش به‌مثابه ابزار اجرای جنایت سازمان‌یافته:.....	۴۴
فصل چهارم: جنگ رسانه‌ای برای لاپوشانی جنایت.....	۴۷

۴۹	انکار، قلب حقیقت و مقصرنمایی قربانی:
۵۳	سانسور واقعیت و تولید روایت‌های انحرافی:
۵۴	مظلوم‌نمایی متجاوز در رسانه‌های بین‌المللی:
۵۷	تخریب اعتبار منابع مستقل و خبرنگاران میدانی:
۶۴	نبرد تصویرها؛ شکست روایت صهیونیستی:
۶۹	شبکه‌های اجتماعی و برملا شدن جنایت‌ها:
۷۳	رسانه؛ آخرین سنگر فروپاشیده رژیم:
۷۷	<b>فصل پنجم: فاجعه انسانی و مسئولیت حقوقی بین‌المللی</b>
۸۲	کشتار غیرنظامیان به‌عنوان مصداق جنایت جنگی:
۸۶	نقض آشکار کنوانسیون‌های ژنو:
۸۸	جنایت علیه کودکان، زنان و بیماران:
۹۲	تخریب عامدانه زیرساخت‌های حیاتی:
۹۳	سکوت نهادهای بین‌المللی؛ همدستی یا ناتوانی:
۹۶	امکان تعقیب کیفری در دادگاه‌های بین‌المللی:
۹۷	ثبت جنایت در حافظه حقوقی جهان:
۱۰۱	<b>فصل ششم: واقعیت پس از جنگ؛ رسوایی تاریخی یک رژیم</b>
۱۰۴	جنگ ۱۲ روزه به‌مثابه سند جنایت، نه پیروزی:
۱۰۷	فرسایش مشروعیت بین‌المللی رژیم صهیونیستی:
۱۰۹	تغییر نگاه افکار عمومی جهانی:
۱۱۰	شکست اخلاقی در کنار شکست راهبردی:
۱۱۲	آینده رژیم در سایه پرونده‌های جنایت جنگی:
۱۱۳	مقاومت حقیقت در برابر روایت‌سازی قدرت:
۱۱۴	تاریخ، قاضی نهایی جنایت‌کاران جنگ:
۱۱۷	نتیجه‌گیری:
۱۲۱	<b>منابع</b>

## مقدمه

آنچه در جنگ دوازده‌روزه رخ داد، صرفاً یک درگیری نظامی محدود یا تبادل آتش میان دو طرف نبود، بلکه صحنه‌ای عریان از شکاف عمیق میان روایت رسمی و واقعیت میدانی را پیش چشم افکار عمومی جهان گشود. روایت مسلطی که رژیم صهیونیستی کوشید از طریق آن، کنش‌های نظامی خود را در چارچوب «دفاع مشروع» و «مقابله با تهدید امنیتی» بازنمایی کند، در برابر انبوه شواهد عینی، تصاویر ثبت‌شده، گزارش‌های میدانی و شهادت قربانیان، به تدریج فرو ریخت و جای خود را به واقعیتی داد که از الگوی تکرارشونده خشونت سازمان‌یافته، بی‌اعتنایی به حقوق غیرنظامیان و نقض آشکار قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه بین‌المللی حکایت داشت. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که روایت‌سازی، هرچند می‌تواند در کوتاه‌مدت افکار عمومی را دچار سردرگمی کند، اما در برابر تداوم جنایت و انباشت اسناد، توان پایداری ندارد و سرانجام حقیقت راه خود را به سطح آگاهی جمعی باز می‌کند. در این جنگ، آنچه بیش از هر چیز برجسته بود، ناتوانی رژیم صهیونیستی در پنهان‌سازی ماهیت واقعی عملکرد خود بود. هدف‌گیری مناطق مسکونی، تخریب زیرساخت‌های حیاتی، حمله به مراکز درمانی و ایجاد فضای رعب و وحشت برای غیرنظامیان، نه پیامدهای ناخواسته جنگ، بلکه اجزای قابل پیش‌بینی و حتی محاسبه‌شده راهبرد نظامی بودند. این الگو پیش‌تر نیز در منازعات مشابه تکرار شده بود و جنگ دوازده‌روزه صرفاً حلقه‌ای دیگر از زنجیره‌ای بود که نشان می‌داد خشونت علیه غیرنظامیان، به بخشی نهادینه از دکترین امنیتی رژیم تبدیل شده است. در چنین چارچوبی، ادعای خطای موردی یا اشتباه عملیاتی، فاقد اعتبار تحلیلی است و نمی‌تواند مسئولیت کیفری و اخلاقی تصمیم‌گیران را منتفی سازد.

واقعیت فراتر از روایت، در همین نقطه خود را آشکار می‌کند؛ جایی که فاصله میان زبان رسمی و عمل میدانی به حدی می‌رسد که دیگر قابل انکار نیست. روایت رسمی از دقت در هدف‌گیری و رعایت اصول انسانی سخن می‌گفت، در حالی که تصاویر کودکان کشته‌شده، خانواده‌های آواره و محله‌های ویران‌شده، حکایتی کاملاً متفاوت را روایت می‌کردند. این شکاف، نه تنها مشروعیت اخلاقی رژیم صهیونیستی را زیر سؤال برد، بلکه نشان داد چگونه سازوکارهای قدرت می‌کوشند با واژه‌پردازی و چارچوب‌بندی رسانه‌ای، خشونت را عادی‌سازی کنند. اما جنگ دوازده‌روزه ثابت کرد که عصر انحصار روایت به پایان رسیده و شهروندان، خبرنگاران مستقل و شبکه‌های اجتماعی، نقش تعیین‌کننده‌ای در افشای واقعیت ایفا می‌کنند.

از منظر آسیب‌شناسی عملکرد، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها، بی‌اعتنایی سیستماتیک به اصل تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی بود. این اصل که ستون فقرات حقوق بین‌الملل بشردوستانه را تشکیل می‌دهد، در عمل بارها نقض شد و نتیجه آن، افزایش چشمگیر تلفات غیرنظامی و تخریب گسترده زیرساخت‌های غیرنظامی بود. چنین رفتاری، صرفاً یک تخلف حقوقی نیست، بلکه نشانه‌ای از بحران عمیق اخلاقی در سطح تصمیم‌سازی و فرماندهی است؛ بحرانی که در آن، انسانیت قربانی محاسبات سرد امنیتی می‌شود و جان غیرنظامیان به متغیری قابل حذف در معادلات نظامی تقلیل می‌یابد.

جنگ دوازده‌روزه همچنین پرده از ناکارآمدی راهبردی رژیم صهیونیستی برداشت. اتکای افراطی به قدرت آتش، بدون درک عمیق از پیامدهای انسانی و سیاسی آن، نه تنها به تحقق اهداف ادعایی منجر نشد، بلکه هزینه‌های سنگین‌تری را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بر این رژیم تحمیل کرد. هر

حمله‌ای که به نام بازدارندگی انجام شد، در عمل به تقویت گفتمان مقاومت و افزایش همدلی افکار عمومی جهانی با قربانیان انجامید. این تناقض، نشان می‌دهد که خشونت عریان، در جهان امروز بیش از آنکه ابزار قدرت باشد، عامل فرسایش مشروعیت است.

در سطح رسانه‌ای، تلاش گسترده‌ای برای مدیریت تصویر جنگ صورت گرفت، اما واقعیت میدانی بار دیگر بر روایت رسمی غلبه کرد. سانسور، حذف صداهای منتقد و تخریب اعتبار منابع مستقل، نتوانست مانع از انتشار تصاویر و گزارش‌هایی شود که ماهیت جنایت کارانه عملکرد نظامی را برملا می‌کرد. این شکست رسانه‌ای، خود بخشی از آسیب‌شناسی کلان‌تر است؛ زیرا نشان می‌دهد که رژیم صهیونیستی، علی‌رغم سرمایه‌گذاری گسترده در حوزه جنگ روانی، از درک تحولات ساختاری در نظام ارتباطات جهانی بازمانده است.

پیامدهای انسانی جنگ دوازده‌روزه، شاید گویاترین شاهد بر واقعیت فراتر از روایت باشد. کودکانی که قربانی شدند، خانواده‌هایی که خانه‌های خود را از دست دادند و بیمارانی که در اثر تخریب مراکز درمانی جان باختند، همگی اسنادی زنده از نقض آشکار حقوق بشر هستند. این فجایع، نه تنها وجدان عمومی را جریحه‌دار کرد، بلکه پرسش‌های جدی درباره مسئولیت نهادهای بین‌المللی و سکوت یا واکنش دوگانه آن‌ها برانگیخت. سکوت در برابر چنین جنایاتی، به معنای عادی‌سازی خشونت و تضعیف بنیان‌های حقوق بین‌الملل است.

جنگ دوازده‌روزه را باید نه از دریچه روایت‌های رسمی، بلکه از منظر واقعیت‌های انکارناپذیر آن تحلیل کرد. واقعیتی که نشان می‌دهد رژیم صهیونیستی، با تداوم الگوی خشونت سازمان‌یافته و بی‌اعتنایی به اصول انسانی، خود را بیش از پیش در جایگاه یک جنایتکار جنگی تثبیت کرده است. این جنگ، سندی دیگر بر این حقیقت است که قدرت نظامی، بدون پایبندی به اخلاق و قانون، نه امنیت می‌آفریند و نه مشروعیت، بلکه تنها چرخه‌ای از رنج، بی‌ثباتی و رسوایی تاریخی را بازتولید می‌کند. واقعیت، هرچند دیر، اما سرانجام بر روایت پیروز می‌شود و تاریخ، قضاوت خود را بر پایه همین واقعیت‌ها بنا خواهد کرد.

## فصل اول

### فروپاشی روایت رسمی و ظهور چهره جنایت کارانه جنگ

در آغاز هر جنگ، نخستین میدان نبرد نه خاک و آسمان، بلکه معنا و تفسیر است. آنچه به عنوان روایت رسمی عرضه می شود، تلاشی است برای مهار ادراک عمومی و جهت دهی به قضاوت اخلاقی مخاطبان. در جنگ دوازده روزه، روایت رسمی رژیم صهیونیستی با تکیه بر مفاهیمی چون دفاع مشروع، مقابله با تهدید امنیتی و ضرورت بازدارندگی شکل گرفت؛ روایتی که از همان ابتدا بیش از آنکه بر واقعیت میدانی استوار باشد، بر مهندسی ادراک و کنترل تصویر بنا شده بود. این روایت می کوشید خشونت را عقلانی جلوه دهد و مسئولیت پیامدهای انسانی را از دوش تصمیم گیران بردارد. با گذشت زمان و تداوم درگیری، نشانه های نخستین ترک ها در این روایت پدیدار شد. تصاویر و گزارش هایی که از مناطق هدف قرار گرفته منتشر می شد، با ادعاهای رسمی هم خوانی نداشت. محله های مسکونی ویران شده، اجساد کودکان و زنان، و مراکز غیرنظامی تخریب شده، همگی پرسشی بنیادین را پیش می کشیدند: اگر هدف، صرفاً اهداف نظامی بوده است، این حجم از رنج غیرنظامیان چگونه توجیه می شود؟ همین پرسش ساده، اما عمیق، آغاز فروپاشی روایت رسمی بود. روایت رسمی بر انتخاب گزینشی اطلاعات استوار بود؛ آنچه با چارچوب مطلوب سازگار نبود، حذف یا تحریف می شد. اما واقعیت میدانی، ماهیتی سیال و مہارنشدنی دارد. در عصر ارتباطات شبکه ای، هر شهروند می تواند به شاهدهی بالقوه تبدیل شود و هر تصویر، سندی علیه روایت مسلط باشد. جنگ دوازده روزه نشان داد که انحصار روایت دیگر امکان پذیر نیست و قدرتهای نظامی نیز نمی توانند واقعیت را به طور کامل در چارچوب های دلخواه خود محصور کنند.

با تداوم افشاگری ها، شکاف میان زبان رسمی و عمل میدانی عمیق تر شد. ادعای رعایت اصول انسانی، در کنار شواهد مکرر نقض اصل تفکیک میان غیرنظامیان و اهداف نظامی، به تناقضی آشکار بدل گردید. این تناقض، نه تنها اعتبار روایت رسمی را فرسود، بلکه چهره ای دیگر از جنگ را آشکار ساخت؛ چهره ای که در آن، خشونت سازمان یافته و بی اعتنائی به جان انسان ها، به عنوان ابزار سیاست به کار گرفته می شود.

فروپاشی روایت رسمی، همواره با تلاش برای بازسازی آن همراه است. در این جنگ نیز، هر بار که سندی تازه از جنایت منتشر می شد، روایت جدیدی برای خنثی سازی اثر آن تولید می گردید. گاه قربانیان مقصر جلوه داده می شدند و گاه مسئولیت به عوامل بیرونی نسبت داده می شد. اما انباشت شواهد، امکان این جابه جایی های روایی را محدود کرد. وقتی الگوی خشونت تکرار می شود، دیگر نمی توان آن را به خطاهای موردی تقلیل داد.

در این نقطه، ظهور چهره جنایت کارانه جنگ به امری گریزناپذیر بدل شد. جنایت کارانه بودن جنگ، نه صرفاً به معنای نقض قوانین، بلکه به معنای عادی سازی کشتار و تخریب در سطح تصمیم سازی است. وقتی جان غیرنظامیان در محاسبات نظامی به عددی بی اهمیت تبدیل می شود، جنگ از چارچوب درگیری نظامی خارج و به عرصه جنایت وارد می شود. جنگ دوازده روزه، این گذار خطرناک را با وضوحی دردناک به نمایش گذاشت. رسانه های همسو با روایت رسمی، نقش مهمی در تأخیر انداختن این فروپاشی ایفا کردند. با تکرار گزاره های یکسان و حذف صداها منتقد، کوشیدند تصویری یک دست و کنترل شده ارائه دهند. اما همین یک دست، به تدریج نشانه ای از مصنوعی بودن روایت شد. در مقابل، تنوع صداها و تصاویر مستقل، واقعیتی چندلایه و متکثر را آشکار کرد که با روایت رسمی سازگار نبود.

فروپاشی روایت رسمی، پیامدهای فراتر از حوزه رسانه داشت. این فروپاشی، مشروعیت اخلاقی جنگ را زیر سؤال برد و زمینه را برای طرح پرسش های حقوقی فراهم ساخت. وقتی روایت دفاع مشروع بی اعتبار می شود، مسئله مسئولیت کیفری مطرح می گردد. جنگ دوازده روزه، به واسطه شواهد گسترده نقض حقوق بین الملل بشردوستانه، رژیم صهیونیستی را در جایگاهی قرار داد که دیگر نمی توانست صرفاً به زبان روایت پناه ببرد. ظهور چهره جنایت کارانه جنگ، همچنین بر افکار عمومی جهانی تأثیری عمیق گذاشت. موج همدلی با قربانیان و افزایش انتقادات بین المللی، نشان داد که روایت رسمی نتوانسته است وجدان جهانی را قانع کند. این تحول، نشانه ای از تغییر موازنه قدرت در عرصه معناست؛ جایی که حقیقت، هر چند دیر، اما سرانجام بر روایت تحمیل می شود.

جنگ دوازده روزه نمونه ای روشن از این واقعیت است که روایت، هرچقدر هم پرهزینه و پیچیده طراحی شود، نمی تواند برای همیشه جایگزین حقیقت شود. فروپاشی روایت رسمی، نه حادثه ای ناگهانی، بلکه نتیجه انباشت تناقض ها و افشاگری هاست. با این فروپاشی، چهره ای از جنگ نمایان می شود که دیگر قابل پنهان سازی نیست؛ چهره ای که در آن، جنایت به عنوان ابزار سیاست عریان می شود و تاریخ، قضاوت خود را بر پایه همین عریانی بنا می نهد.

### روایت سازی سازمان یافته برای پنهان سازی جنایت جنگی:

روایت سازی سازمان یافته در جنگ، فرایندی تصادفی یا واکنشی نیست، بلکه بخشی از معماری قدرت است که پیش از شلیک نخستین گلوله طراحی می شود. در جنگ دوازده روزه، آنچه بیش از هر چیز خودنمایی کرد، تلاش منسجم و چندلایه برای شکل دادن به ادراک عمومی و پوشاندن ماهیت واقعی خشونت بود. این روایت سازی، از سطح بیانیه های رسمی آغاز شد و تا لایه های عمیق تر رسانه ای، حقوقی و حتی زبانی امتداد یافت؛ به گونه ای که واژه ها جای واقعیت را بگیرند و تصویر قربانی، در هیاهوی مفاهیم انتزاعی محو شود. در این چارچوب، نخستین گام، تعریف میدان جنگ در سطح معنا بود. جنگ نه به عنوان تجاوز، بلکه به مثابه پاسخ ناگزیر به تهدیدی دائمی بازنمایی شد. این بازنمایی، با حذف زمینه ها و پیش فرض ها، مخاطب را به پذیرش خشونت سوق می داد؛ گویی هیچ گزینهای جز توسل به نیروی نظامی وجود نداشته است. چنین روایتی، مسئولیت اخلاقی را از کنش گر اصلی سلب و آن را به شرایطی مبهم و غیرشخصی نسبت می داد. روایت سازی سازمان یافته، به طور آگاهانه بر ابهام

تکیه می‌کند. ابهام در آمار، ابهام در هویت قربانیان و ابهام در ماهیت اهداف مورد حمله، همگی ابزارهایی برای کاهش حساسیت افکار عمومی هستند. وقتی غیرنظامیان به «خسارات جانی» تقلیل داده می‌شوند، رنج انسانی به یک مفهوم فنی بدل می‌گردد و امکان همدلی از مخاطب گرفته می‌شود. این زبان‌سازی، خود شکلی از خشونت نمادین است که پیش‌نیاز خشونت فیزیکی محسوب می‌شود.

در جنگ دوازده‌روزه، روایت رسمی با تأکید مکرر بر دقت نظامی و هشدارهای پیشینی، کوشید مسئولیت پیامدها را از خود دور کند. اما این تأکید، در برابر شواهد میدانی، به ابزاری برای پنهان‌سازی جنایت تبدیل شد. هشدارهایی که در عمل امکان نجات واقعی برای غیرنظامیان فراهم نمی‌کرد، بیشتر کارکرد تبلیغاتی داشت تا انسانی. روایت رسمی، این هشدارها را نشانه اخلاق‌مداری معرفی می‌کرد، در حالی که واقعیت، چیز دیگری را نشان می‌داد.

سازمان‌یافتگی روایت‌سازی، در هماهنگی میان نهادهای مختلف نیز آشکار بود. دستگاه سیاسی، نظامی و رسانه‌ای، با زبانی همسو سخن می‌گفتند و هرگونه روایت بدیل را به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت یا حقیقت معرفی می‌کردند. این هم‌صدایی، نه حاصل اجماع طبیعی، بلکه نتیجه مهندسی ارتباطی بود که هدف آن، کنترل چارچوب تفسیر وقایع بود. در چنین فضایی، پرسش‌گری به حاشیه رانده می‌شود و تردید، به خیانت تعبیر می‌گردد. یکی از کارکردهای کلیدی روایت‌سازی سازمان‌یافته، جابه‌جایی نقش‌هاست؛ جایی که متجاوز در جایگاه قربانی می‌نشیند و قربانی، به عامل بحران تبدیل می‌شود. این جابه‌جایی، با تکرار مستمر تصاویر و گزاره‌های خاص، به تدریج در ذهن مخاطب تثبیت می‌شود. در جنگ دوازده‌روزه، تمرکز بر ترس و ناامنی یک‌سویه، به ابزاری برای نادیده‌گرفتن رنج گسترده غیرنظامیان بدل شد. پنهان‌سازی جنایت جنگی، تنها با انکار مستقیم انجام نمی‌شود، بلکه اغلب از طریق عادی‌سازی خشونت صورت می‌گیرد. وقتی حملات مکرر به مناطق مسکونی به بخشی از «روال جنگ» تبدیل می‌شود، حساسیت اخلاقی کاهش می‌یابد. روایت رسمی، با تکرار این عادی‌سازی، می‌کوشد مرز میان امر قابل‌قبول و امر غیرقابل‌قبول را جابه‌جا کند. این جابه‌جایی، خطرناک‌ترین پیامد روایت‌سازی است؛ زیرا وجدان عمومی را به سکوت وامی‌دارد.

در برابر این روایت، واقعیت میدانی همچون نیرویی مزاحم عمل می‌کند. تصاویر ثبت‌شده توسط شهروندان، گزارش‌های مستقل و شهادت قربانیان، شکاف‌هایی در دیوار روایت ایجاد می‌کنند. واکنش روایت رسمی به این شکاف‌ها، اغلب حمله به منبع، زیر سؤال بردن اعتبار و نسبت‌دادن انگیزه‌های سیاسی است. این واکنش‌ها، خود نشانه‌ای از شکنندگی روایت و ناتوانی آن در مواجهه مستقیم با حقیقت است. روایت‌سازی سازمان‌یافته، همچنین از زبان حقوقی بهره می‌گیرد تا جنایت را در پوشش قانون پنهان کند. استفاده گزینشی از مفاهیم حقوق بین‌الملل، بدون پایبندی واقعی به روح آن، به ابزاری برای توجیه خشونت بدل می‌شود. در جنگ دوازده‌روزه، ارجاع مکرر به حق دفاع، بدون توجه به اصول تناسب و تفکیک، نمونه‌ای از این سوءاستفاده زبانی بود.

با تداوم جنگ و انباشت شواهد، روایت رسمی ناگزیر به بازتولید مداوم خود شد. هر بازتولید، پیچیده‌تر و پرهزینه‌تر از قبل بود و همین امر، نشانه‌ای از بحران درونی روایت به شمار می‌رفت. وقتی روایت نیازمند اصلاح دائمی است، به این معناست که واقعیت، پیوسته آن را به چالش می‌کشد.

روایت‌سازی سازمان‌یافته برای پنهان‌سازی جنایت جنگی، نه تنها حقیقت را مخدوش می‌کند، بلکه خود به بخشی از جنایت تبدیل می‌شود. این روایت‌سازی، با محروم کردن قربانیان از دیده‌شدن و شنیده‌شدن، رنج آنان را دوچندان می‌کند و مسیر پاسخ‌گویی را مسدود می‌سازد. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که هرچند روایت می‌تواند موقتاً حقیقت را به حاشیه براند، اما در برابر انباشت واقعیت، محکوم به فروپاشی است. حقیقت، دیر یا زود، از زیر آوار واژه‌ها سر برمی‌آورد و آنچه باقی می‌ماند، نه روایت، بلکه مسئولیت تاریخی جنایت است.

### چگونه «دفاع مشروع» به پوششی برای تجاوز تبدیل شد:

مفهوم «دفاع مشروع» در حقوق بین‌الملل، به‌عنوان استثنایی محدود و مشروط بر اصل منع توسل به زور تعریف شده است؛ مفهومی که قرار بود آخرین پناهگاه برای حفظ جان انسان‌ها و جلوگیری از تجاوز باشد، نه مجوزی برای گسترش خشونت. با این حال، در جنگ دوازده‌روزه، این مفهوم به تدریج از محتوای حقوقی و اخلاقی خود تهی شد و به پوششی زبانی برای توجیه کنش‌هایی بدل گشت که در ذات خود، ماهیت تجاوزکارانه داشتند. آنچه رخ داد، نه دفاع در برابر تهدیدی آنی و اجتناب‌ناپذیر، بلکه بازتعریف عامدانه دفاع مشروع به‌گونه‌ای بود که هر اقدام تهاجمی را در خود حل و هضم کند. در این چارچوب، نخستین گام، گسترش بی‌حد و مرز مفهوم تهدید بود. تهدید دیگر امری مشخص، فوری و قابل احراز نبود، بلکه به وضعیتی دائمی و مبهم تبدیل شد که هر لحظه می‌توانست فعال شود. با چنین تعریفی، دفاع مشروع از واکنشی اضطراری به یک وضعیت دائمی بدل گردید و همین تغییر ظریف اما بنیادین، امکان توجیه حملات پیش‌دستانه و گسترده را فراهم ساخت. وقتی تهدید همیشگی معرفی می‌شود، تجاوز نیز به کنشی پیشگیرانه و حتی مسئولانه بازنمایی می‌گردد. در جنگ دوازده‌روزه، زبان دفاع مشروع به‌گونه‌ای به کار رفت که مرز میان حمله و دفاع عملاً از میان رفت. هر عملیات نظامی، صرف‌نظر از زمان، مکان و پیامدهای انسانی آن، در چارچوب دفاع تعریف شد. این در حالی است که حقوق بین‌الملل، دفاع مشروع را منوط به وقوع حمله مسلحانه مشخص و رعایت اصول ضرورت و تناسب می‌داند. نادیده‌گرفتن این شروط، دفاع مشروع را از یک قاعده محدودکننده به ابزاری برای رهایی از مسئولیت بدل کرد.

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های تبدیل دفاع مشروع به پوشش تجاوز، بی‌اعتنایی آشکار به اصل تناسب بود. حملاتی که به‌نام دفاع انجام شدند، پیامدهایی به‌مراتب گسترده‌تر و مخرب‌تر از تهدید ادعایی داشتند. تخریب مناطق مسکونی، زیرساخت‌های غیرنظامی و کشتار گسترده غیرنظامیان، با هیچ معیار معقولی از تناسب قابل توجیه نیست. با این حال، روایت رسمی، این عدم تناسب را یا انکار می‌کرد یا آن را به عوامل بیرونی نسبت می‌داد و بدین‌سان، مفهوم دفاع مشروع را به سپری برای پنهان‌سازی تجاوز تبدیل می‌نمود.

در این فرایند، زبان حقوقی نقش مهمی ایفا کرد. استفاده گزینشی از مفاهیم حقوق بین‌الملل، بدون پایبندی واقعی به روح و الزامات آن، به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به خشونت بدل شد. دفاع مشروع، به جای آنکه محدودکننده قدرت باشد، به زبان قدرت تبدیل شد؛ زبانی که با آن، تجاوز نه تنها انکار نمی‌شود، بلکه به‌عنوان ضرورتی اخلاقی عرضه می‌گردد. این وارونگی مفهومی، یکی از

خطرناک‌ترین پیامدهای جنگ دوازده‌روزه بود. تبدیل دفاع مشروع به پوشش تجاوز، همچنین از طریق جابه‌جایی مسئولیت صورت گرفت. در روایت رسمی، مسئولیت اصلی خشونت همواره به دیگری نسبت داده می‌شد و کنش‌گر اصلی، صرفاً واکنش‌دهنده معرفی می‌گردید. این جابه‌جایی، امکان هرگونه پرسش‌گری اخلاقی و حقوقی را محدود می‌کرد. وقتی تجاوز به‌عنوان واکنش ناگزیر تصویر می‌شود، قربانیان نیز در منطبق روایت، به بخشی از تهدید بدل می‌گردند. در سطح میدانی، این منطق به نتایجی فاجعه‌بار انجامید. غیرنظامیانی که هیچ نقشی در درگیری نداشتند، در چارچوب دفاع مشروع، هدف قرار گرفتند یا قربانی «خسارات جانبی» نام گرفتند. این برجسب‌گذاری، رنج انسانی را از معنا تهی و آن را به هزینه‌ای قابل قبول در مسیر دفاع تقلیل داد. بدین‌سان، دفاع مشروع نه‌تنها از جان انسان‌ها محافظت نکرد، بلکه به زبان توجیه نابودی آن‌ها تبدیل شد.

نکته قابل‌تأمل آن است که هرچه پیامدهای انسانی جنگ آشکارتر می‌شد، تأکید بر دفاع مشروع نیز پررنگ‌تر می‌گردید. این هم‌زمانی، نشان‌دهنده بحران مشروعیت بود؛ گویی هرچه واقعیت، چهره تجاوزکارانه جنگ را عیان‌تر می‌کرد، روایت رسمی ناگزیر بود با تکرار مفاهیم حقوقی، آن را بپوشاند. دفاع مشروع، در این معنا، به آخرین سنگر روایت بدل شد. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که چگونه یک مفهوم حقوقی می‌تواند در بستر قدرت، از کارکرد اصلی خود منحرف شود. دفاع مشروع، به‌جای آنکه ابزاری برای محدودسازی خشونت باشد، به پوششی برای گسترش آن تبدیل شد. این دگردیسی مفهومی، نه‌تنها مسئولیت حقوقی و اخلاقی را پنهان نمی‌کند، بلکه خود به بخشی از مسئله بدل می‌شود. زیرا وقتی تجاوز در لباس دفاع عرضه می‌شود، راه پاسخ‌گویی بسته و چرخه خشونت بازتولید می‌گردد. حقیقتی که از دل جنگ دوازده‌روزه سر برآورد، این بود که دفاع مشروع، زمانی که از شروط خود تهی شود، دیگر دفاع نیست، بلکه تجاوزی است که تنها نامی موجه بر خود نهاده است.

### مهندسی دروغ؛ ابزار کلاسیک رژیم‌های متجاوز:

مهندسی دروغ، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال کارآمدترین ابزارهای رژیم‌های متجاوز، همواره پیش و هم‌زمان با خشونت عینی به کار گرفته می‌شود. در این الگو، دروغ نه یک خطای ارتباطی، بلکه یک سازوکار هدفمند و برنامه‌ریزی‌شده است که برای تغییر ادراک، مهار افکار عمومی و خنثی‌سازی مسئولیت اخلاقی و حقوقی طراحی می‌شود. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که چگونه این مهندسی دروغ، به شکلی منسجم و چندسطحی، به خدمت تجاوز نظامی درآمد و کوشید چهره‌ای معکوس از واقعیت بسازد؛ چهره‌ای که در آن، متجاوز در لباس قربانی و خشونت در پوشش ضرورت ظاهر می‌شود. در مهندسی دروغ، نخستین گام، انتخاب گزینشی حقیقت است. همه واقعیت‌ها انکار نمی‌شوند، بلکه بخشی از آن‌ها برجسته و بخش‌های دیگر حذف می‌گردند. این گزینش، به روایت رسمی امکان می‌دهد که ظاهری مستند و منطقی به خود بگیرد، در حالی که تصویر کلی، عمیقاً تحریف‌شده است. در جنگ دوازده‌روزه، تمرکز مداوم بر برخی تهدیدها و سکوت درباره پیامدهای انسانی حملات، نمونه‌ای روشن از این گزینش هدفمند بود؛ گویی حقیقت، تنها آن بخشی است که با منافع روایت سازگار است. مهندسی دروغ، به‌طور خاص بر زبان تکیه دارد. واژه‌ها از معنای اصلی خود تهی و در خدمت پنهان‌سازی خشونت قرار می‌گیرند. کشتار به «عملیات دقیق»، تخریب به «اقدام بازدارنده» و رنج غیرنظامیان به «خسارات جانبی» تبدیل می‌شود. این جابه‌جایی زبانی، نه‌تنها

واقعیت را می‌پوشاند، بلکه حساسیت اخلاقی مخاطب را نیز کاهش می‌دهد. وقتی زبان، خشونت را عادی‌سازی می‌کند، وجدان عمومی به تدریج نسبت به رنج انسان‌ها بی‌حس می‌شود. یکی دیگر از مؤلفه‌های کلاسیک مهندسی دروغ، تکرار است. دروغ، با تکرار مداوم، به امری آشنا و سپس پذیرفتنی بدل می‌شود. روایت رسمی در جنگ دوازده‌روزه، با تکرار مستمر گزاره‌های مشخص، کوشید چارچوبی ذهنی بسازد که در آن، هر پرسش یا تردیدی، بی‌اعتبار یا مغرضانه جلوه کند. این تکرار، جایگزین استدلال می‌شود و مخاطب را به پذیرش ناخودآگاه روایت سوق می‌دهد. مهندسی دروغ، همچنین بر ایجاد دوگانه‌های ساده‌ساز استوار است. جهان پیچیده جنگ، به تقابل خیر و شر فروکاسته می‌شود؛ جایی که یک سو همواره محق و سوی دیگر همواره تهدیدآفرین معرفی می‌گردد. این دوگانه‌سازی، امکان تحلیل انتقادی را از میان می‌برد و هرگونه اشاره به جنایت یا تخلف را به‌عنوان جانبداری از «دشمن» قلمداد می‌کند. در چنین فضایی، حقیقت قربانی نخستین است. در جنگ دوازده‌روزه، مهندسی دروغ تنها به مخاطب خارجی محدود نماند، بلکه افکار عمومی داخلی را نیز هدف قرار داد. ایجاد حس محاصره، بزرگ‌نمایی تهدید و القای ناامنی دائمی، به ابزاری برای توجیه خشونت و سرکوب پرسش‌گری بدل شد. وقتی جامعه در وضعیت اضطرار دائمی نگه داشته می‌شود، اخلاق و قانون به حاشیه رانده می‌شوند و دروغ، به‌عنوان ضرورت بقا پذیرفته می‌شود.

یکی از خطرناک‌ترین جنبه‌های مهندسی دروغ، پیوند آن با قدرت نهادی است. وقتی نهادهای سیاسی، نظامی و رسانه‌ای به‌طور هماهنگ در بازتولید یک دروغ مشارکت می‌کنند، دروغ از سطح ادعا فراتر رفته و به «حقیقت رسمی» تبدیل می‌شود. این حقیقت رسمی، نه تنها واقعیت را تحریف می‌کند، بلکه مسیر پاسخ‌گویی را نیز مسدود می‌سازد. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که چگونه این هماهنگی نهادی، برای پنهان‌سازی جنایت به کار گرفته شد.

با این حال، مهندسی دروغ همواره با یک ضعف بنیادین مواجه است: وابستگی کامل آن به کنترل جریان اطلاعات. در عصر ارتباطات آزاد، این کنترل به‌سختی امکان‌پذیر است. تصاویر میدانی، شهادت قربانیان و گزارش‌های مستقل، پیوسته دروغ رسمی را به چالش می‌کشند. واکنش روایت رسمی به این چالش‌ها، اغلب حمله به منبع، انکار اعتبار و نسبت‌دادن انگیزه‌های سیاسی است؛ واکنشی که خود نشانه‌ای از بحران روایت و ناتوانی آن در مواجهه مستقیم با حقیقت است. مهندسی دروغ، به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌تواند شکاف میان روایت و واقعیت را پر کند. هرچه خشونت عریان‌تر می‌شود، هزینه حفظ دروغ نیز افزایش می‌یابد. در جنگ دوازده‌روزه، انباشت شواهد و افشاگری‌ها، به تدریج دیوار دروغ را فرسود و چهره واقعی جنگ را نمایان ساخت؛ چهره‌ای که دیگر با هیچ واژه‌پردازی قابل پنهان‌سازی نبود. در جمع‌بندی، مهندسی دروغ را باید نه یک ابزار جانبی، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از منطق تجاوز دانست. رژیم‌های متجاوز، برای ادامه خشونت، نیازمند پوششی معنایی هستند که وجدان عمومی را آرام و مسئولیت را معلق کند. اما تاریخ نشان داده است که دروغ، هرچقدر هم سازمان‌یافته و پر قدرت باشد، در برابر انباشت حقیقت تاب نمی‌آورد. جنگ دوازده‌روزه نیز گواهی دیگر بر این واقعیت است که مهندسی دروغ، اگرچه می‌تواند مسیر تجاوز را هموار کند، اما سرانجام خود به سندی علیه متجاوز تبدیل می‌شود؛ سندی که در حافظه جمعی جهان باقی می‌ماند و پرده از چهره جنایت‌کارانه جنگ برمی‌دارد.

### تحریف آگاهانه واقعیت میدانی در گزارش‌های رسمی:

تحریف آگاهانه واقعیت میدانی در گزارش‌های رسمی، یکی از محوری‌ترین سازوکارهایی است که به واسطه آن، فاصله میان آنچه در میدان رخ می‌دهد و آنچه به افکار عمومی منتقل می‌شود، به‌طور سیستماتیک بازتولید می‌گردد. این تحریف، نه حاصل ناآگاهی یا خطای اداری، بلکه نتیجه تصمیمی آگاهانه برای مدیریت ادراک و مهار پیامدهای اخلاقی و حقوقی جنگ است. در جنگ دوازده‌روزه، گزارش‌های رسمی به‌گونه‌ای تنظیم شدند که واقعیت‌عریان میدان نبرد در لایه‌هایی از ابهام، حذف و جابه‌جایی معنایی پنهان بماند و تصویری کنترل‌شده و مطلوب از عملکرد نظامی ارائه شود. در این گزارش‌ها، واقعیت میدانی نخست از طریق تقلیل و خلاصه‌سازی گزینشی دگرگون شد. آنچه در میدان به‌صورت زنجیره‌ای از حملات، تخریب‌ها و تلفات انسانی رخ می‌داد، در گزارش‌های رسمی به چند عدد کلی، چند عبارت مبهم و چند ادعای کلی درباره اهداف نظامی فروکاسته می‌شد. این تقلیل، امکان درک عمق فاجعه را از مخاطب سلب می‌کرد و رنج انسانی را به داده‌هایی خنثی و فاقد بار اخلاقی تبدیل می‌نمود. وقتی واقعیت به عدد تقلیل می‌یابد، انسان از معادله حذف می‌شود. تحریف آگاهانه، همچنین از طریق جابه‌جایی تمرکز صورت می‌گرفت. گزارش‌های رسمی به‌جای تمرکز بر پیامدهای انسانی حملات، بر فرایندهای فنی، دقت تسلیحات و ادعاهای اطلاعاتی متمرکز می‌شدند. این جابه‌جایی، مخاطب را از پرسش درباره مشروعیت اخلاقی و حقوقی عملیات باز می‌داشت و توجه او را به جزئیاتی معطوف می‌کرد که در ظاهر تخصصی و خنثی به نظر می‌رسیدند. بدین ترتیب، خشونت از سطح تجربه انسانی به سطح گزارش فنی منتقل می‌شد.

یکی از شگردهای اصلی تحریف، استفاده از زبان شرطی و احتمالی بود. در گزارش‌های رسمی، تلفات غیرنظامی اغلب با عباراتی چون «احتمال آسیب»، «گزارش‌های تأییدنشده» یا «ادعاهای طرف مقابل» توصیف می‌شد. این زبان، واقعیت را معلق و نامطمئن جلوه می‌داد و مسئولیت را به آینده‌ای نامعلوم حواله می‌کرد. در حالی که تصاویر و شهادت‌های میدانی، از قطعیت رنج و مرگ حکایت داشتند، گزارش رسمی با زبان تردید، حقیقت را به حاشیه می‌راند. تحریف آگاهانه واقعیت میدانی، در حذف فعال برخی داده‌ها نیز خود را نشان می‌داد. حملات به زیرساخت‌های غیرنظامی، مراکز درمانی و مناطق مسکونی، یا اساساً در گزارش‌ها غایب بودند یا در حاشیه‌ای مبهم و کوتاه ذکر می‌شدند. این حذف، تصادفی نبود؛ زیرا حضور این داده‌ها، کل چارچوب روایت دفاعی را به چالش می‌کشید. آنچه حذف می‌شود، اغلب همان چیزی است که بیشترین بار افشاگرانه را دارد. در کنار حذف، بازنام‌گذاری نیز نقشی کلیدی ایفا کرد. واقعیت‌های میدانی، با واژگانی بازتعریف شدند که بار اخلاقی آن‌ها را کاهش می‌داد. تخریب خانه‌ها به «آسیب به سازه‌ها»، کشتار غیرنظامیان به «پیامدهای ناخواسته» و آوارگی گسترده به «جابه‌جایی موقت» تبدیل شد. این بازنام‌گذاری، نه تنها واقعیت را تحریف می‌کرد، بلکه حساسیت اخلاقی مخاطب را نیز تضعیف می‌نمود و رنج را به پدیده‌ای عادی و قابل تحمل بدل می‌ساخت. گزارش‌های رسمی، همچنین با ایجاد فاصله زمانی میان رویداد و اطلاع‌رسانی، به تحریف واقعیت دامن زدند. تأخیر در ارائه اطلاعات، امکان کنترل روایت، حذف جزئیات و آماده‌سازی چارچوب تفسیری مطلوب را فراهم می‌کرد. در این فاصله، واقعیت میدانی یا تغییر می‌کرد یا در سیل روایت‌های جایگزین حل می‌شد. بدین ترتیب، زمان خود به ابزاری برای

تحریف بدل می‌گردید. تحریف آگاهانه، در نسبت‌دادن مسئولیت نیز آشکار بود. گزارش‌های رسمی، مسئولیت پیامدهای انسانی را به عوامل بیرونی، خطاهای فنی یا حتی قربانیان نسبت می‌دادند. این جابه‌جایی مسئولیت، امکان هرگونه پاسخ‌گویی جدی را از میان می‌برد و ساختار تصمیم‌گیری را از نقد مصون می‌ساخت. وقتی هیچ کنش‌گری مسئول شناخته نمی‌شود، جنایت نیز به رویدادی بی‌صاحب تبدیل می‌گردد.

در برابر این گزارش‌ها، واقعیت میدانی به واسطه منابع مستقل، خبرنگاران میدانی و شهروندان عادی، پیوسته خود را تحمیل می‌کرد. همین تعارض میان گزارش رسمی و شواهد مستقل، ماهیت تحریف‌آمیز روایت رسمی را آشکار ساخت. واکنش به این تعارض، اغلب نه اصلاح گزارش‌ها، بلکه حمله به منابع مستقل و زیر سؤال بردن اعتبار آن‌ها بود. این واکنش تدافعی، خود نشانه‌ای از آگاهی نسبت به شکنندگی روایت رسمی است.

تحریف آگاهانه واقعیت میدانی، پیامدهایی فراتر از جنگ دوازده‌روزه دارد. این تحریف، بنیان اعتماد عمومی را تضعیف می‌کند و امکان شکل‌گیری گفت‌وگوی اخلاقی و حقوقی را از میان می‌برد. وقتی گزارش‌های رسمی به ابزار پنهان‌سازی تبدیل می‌شوند، نه تنها حقیقت قربانی می‌شود، بلکه مسیر عدالت نیز مسدود می‌گردد. بدون حقیقت، پاسخ‌گویی ممکن نیست و بدون پاسخ‌گویی، چرخه خشونت تداوم می‌یابد. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که تحریف آگاهانه واقعیت میدانی، هرچند می‌تواند در کوتاه‌مدت روایت مسلط را حفظ کند، اما در بلندمدت به فرسایش اعتبار و رسوایی منجر می‌شود. انباشت شواهد، حافظه جمعی و ثبت تاریخی رویدادها، دیری نمی‌پاید که پرده از این تحریف‌ها برمی‌دارد. آنچه باقی می‌ماند، نه گزارش‌های رسمی، بلکه واقعیتی است که با رنج انسان‌ها نوشته شده و در برابر هرگونه تحریف، سرسختانه مقاومت می‌کند.

### فاصله عمیق میان ادعای اخلاق‌مداری و عملکرد واقعی:

فاصله عمیق میان ادعای اخلاق‌مداری و عملکرد واقعی، یکی از بنیادی‌ترین شکاف‌هایی است که در جنگ دوازده‌روزه خود را با وضوحی کم‌سابقه آشکار ساخت. ادعای پایبندی به ارزش‌های انسانی، احترام به جان غیرنظامیان و رعایت اصول اخلاقی جنگ، در سطح گفتار رسمی به‌طور مداوم تکرار می‌شد، اما آنچه در میدان رخ داد، روایتی کاملاً متفاوت را بازگو می‌کرد. این شکاف، نه صرفاً تناقضی لفظی، بلکه نشانه بحرانی عمیق در نسبت میان قدرت، اخلاق و مسئولیت بود. اخلاق‌مداری در گفتمان رسمی، به مثابه سرمایه‌ای نمادین به کار گرفته شد؛ سرمایه‌ای که قرار بود مشروعیت کنش‌های نظامی را تضمین کند و هرگونه نقد را خنثی سازد. در این گفتمان، عملیات نظامی به‌عنوان اقدامی ناگزیر، حساب‌شده و حتی انسانی معرفی می‌شد. اما این تصویر، در برابر شواهد میدانی، به‌سرعت فروریخت. وقتی اخلاق صرفاً در سطح واژه‌ها باقی بماند و در عمل به حاشیه رانده شود، ادعاهای اخلاقی نه تنها بی‌اعتبار، بلکه به ابزاری برای پنهان‌سازی واقعیت تبدیل می‌شوند. یکی از جلوه‌های این فاصله، در نحوه مواجهه با غیرنظامیان نمایان شد. ادعای حفاظت از جان غیرنظامیان، در حالی مطرح می‌شد که مناطق مسکونی بارها هدف حمله قرار گرفتند و زیرساخت‌های حیاتی تخریب شدند. این تناقض، پرسشی بنیادین را پیش می‌کشد: اخلاق‌مداری چگونه می‌تواند با تکرار الگوی

خشونت علیه کسانی که هیچ نقشی در درگیری ندارند، سازگار باشد؟ پاسخ به این پرسش، نشان می‌دهد که اخلاق در این چارچوب، نه یک اصل راهنما، بلکه ابزاری تزئینی است. فاصله میان ادعا و عمل، در زبان به کاررفته نیز مشهود بود. واژه‌هایی که برای توصیف عملیات نظامی انتخاب می‌شدند، آگاهانه از بار اخلاقی تهی بودند. کشتار به «پیامد ناخواسته» و تخریب به «اقدام بازدارنده» فروکاسته می‌شد. این زبان، نه تنها واقعیت را می‌پوشاند، بلکه اخلاق را نیز به سطحی انتزاعی و بی‌اثر تقلیل می‌داد. وقتی اخلاق از تجربه زیسته انسان‌ها جدا شود، دیگر نمی‌تواند معیار قضاوت باشد.

در سطح تصمیم‌سازی، این شکاف عمیق‌تر می‌شود. ادعای اخلاق‌مداری، مستلزم آن است که جان انسان‌ها در مرکز محاسبات قرار گیرد. اما در جنگ دوازده‌روزه، محاسبات امنیتی و نظامی بر هر ملاحظه دیگری غلبه داشت. اخلاق، اگر هم مطرح می‌شد، در حاشیه و پس از تصمیم‌گیری حضور داشت؛ گویی وظیفه آن، نه هدایت عمل، بلکه توجیه آن پس از وقوع است. این جابه‌جایی نقش، اخلاق را از یک اصل پیشینی به ابزاری پسینی تبدیل می‌کند. فاصله عمیق میان ادعا و عمل، پیامدهای روانی و اجتماعی گسترده‌ای نیز به همراه دارد. تکرار ادعای اخلاق‌مداری در کنار مشاهده خشونت عریان، به فرسایش اعتماد عمومی می‌انجامد. افکار عمومی، چه در سطح داخلی و چه جهانی، به تدریج نسبت به صداقت گفتار رسمی بدبین می‌شود. این بدبینی، نه نتیجه تبلیغات مخالف، بلکه حاصل تجربه مستقیم تناقض میان آنچه گفته می‌شود و آنچه دیده می‌شود، است. در عرصه بین‌المللی، این شکاف به تضعیف مشروعیت می‌انجامد. اخلاق‌مداری، یکی از پایه‌های اصلی مشروعیت در نظام بین‌الملل معاصر است. وقتی ادعاهای اخلاقی با عملکرد واقعی هم‌خوانی نداشته باشند، مشروعیت به سرعت فرسوده می‌شود. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که تکیه بر زبان اخلاق، بدون پایبندی عملی، نه تنها مشروعیت نمی‌آفریند، بلکه به تشدید انتقادات و انزوای اخلاقی منجر می‌شود.

این فاصله، همچنین بر امکان پاسخ‌گویی حقوقی تأثیر می‌گذارد. ادعای اخلاق‌مداری، اغلب برای دفع اتهامات حقوقی به کار گرفته می‌شود. اما وقتی شواهد میدانی خلاف این ادعا را نشان می‌دهند، اخلاق‌مداری ادعایی به عاملی تشدیدکننده مسئولیت تبدیل می‌شود. زیرا تناقض آشکار میان گفتار و عمل، نشان‌دهنده آگاهی و عامدانه بودن رفتار است، نه خطای ناخواسته.

در سطح عمیق‌تر، فاصله میان ادعای اخلاق‌مداری و عملکرد واقعی، بازتاب بحرانی در خود مفهوم اخلاق در بستر قدرت است. اخلاقی که صرفاً در خدمت توجیه قدرت قرار گیرد، دیگر اخلاق نیست، بلکه ایدئولوژی است. جنگ دوازده‌روزه، نمونه‌ای روشن از این دگردیسی بود؛ جایی که اخلاق، از معیار سنجش عمل به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به آن تبدیل شد. این وضعیت، تأثیری ویرانگر بر قربانیان دارد. وقتی رنج آنان در کنار ادعاهای اخلاقی نادیده گرفته می‌شود، احساس بی‌عدالتی و بی‌پناهی تشدید می‌گردد. قربانیان، نه تنها از خشونت رنج می‌برند، بلکه با انکار اخلاقی رنج خود نیز مواجه می‌شوند. این انکار، خود شکلی از خشونت ثانویه است که زخم‌ها را عمیق‌تر می‌کند.

فاصله عمیق میان ادعای اخلاق‌مداری و عملکرد واقعی، به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر قابل ترمیم نیست. هرچه این فاصله بیشتر می‌شود، ادعاهای اخلاقی بیشتر رنگ می‌بازند و به نشانه‌ای از بحران بدل می‌گردند. جنگ دوازده‌روزه نشان داد که اخلاق، اگر در عمل متجلی نشود، نه تنها بی‌اثر، بلکه